

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه جلسه گذشته

در جلسه گذشته، بحث از روایات نوم النبی به پایان رسید، تعبیر مرحوم شیخ صدوق از سهو النبی مطرح شد و اشکالاتی به آن وارد شد، همچنین بیان شد که تعبیر «إسهاء» یا «انامه» به معنای وقوع سهو از جانب خدا نیز با عصمت پیامبر و معصومین سازگار نیست، زیرا تخصیص عصمت در یک مورد، احتمال تخصیص در سایر موارد را مطرح می‌کند همچنین این امر با ادله عقلی عصمت و مقام شهود دائم معصومین بر اعمال انسان‌ها، که در خواب و بیداری تفاوتی ندارد، منافات دارد.

علاوه بر این، روایات نافی سهو بر عصمت مطلق معصومین تأکید دارند. لذا با توجه به قلّت روایات نوم النبی و سهو النبی، نظر صحیح این است که روایات فضائل معصومین که بر عصمت، کمال، و تأیید آن‌ها به وسیله روح القدس دلالت دارند، از حیث تعداد و دلالت بسیار قوی‌تر و گسترده‌تر هستند. این روایات مقامی را برای معصومین ترسیم می‌کند که در آن هیچ‌گونه خطا، سهو یا غفلی راه ندارد. لذا همان‌طور که سهو با عصمت و مقام معصومین سازگار نیست، إسهاء نیز که به معنای ایجاد سهو از جانب خداوند است، نمی‌تواند با مقام و جایگاه آنان همخوانی داشته باشد.

منافات «إسهاء النبی» با آیه تطهیر

این نکته نیز در نقد دیدگاه مرحوم صدوق قابل تأمل است که اگر بگوییم خداوند اراده کرده است، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را در سهو قرار دهد، این اراده چگونه با آیه تطهیر «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ [1]» سازگار است؟ آیا می‌توان تصور کرد که اراده خداوند برای دور کردن رجس و پلیدی از اهل بیت (علیهم‌السلام) تخصیص خورده و شامل برخی موارد نمی‌شود؟

چنین تخصیصی قابل‌تصور نیست، زیرا اراده الهی در آیه تطهیر را بسیاری از محققین به‌صورت تکوینی تعبیر کرده‌اند، بدین معنا که خداوند به‌طور قطعی و حتمی عصمت را برای اهل بیت اراده کرده است. در این صورت، هیچ رجسی به‌طور مطلق حتی در مواردی مانند سهو یا غفلت نمی‌تواند به ایشان راه یابد. بنابراین اراده‌ی تکوینی الهی که در این آیه مطرح شده است، ذاتاً تخصیص‌پذیر نیست.

با توجه به این مطلب، اگر نظر مرحوم صدوق یا احتمالی که شیخ انصاری و صاحب جواهر در قالب «اللهم إلا أن يقال» مطرح کرده‌اند را بپذیریم، باید بگوییم خداوند در مسئله‌ای مانند قضای نماز، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را به جهت مصلحتی دچار إسهاء کرده است. اما این فرضیه به معنای تخصیص اراده‌ی الهی است، که با مضمون آیه «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» کاملاً ناسازگار است.

بنابراین، این بیان دوم نشان می‌دهد که پذیرش إسهاء النبی (حتی به دلیل مصلحتی) با مقام طهارت و عصمت پیامبر که بر اساس اراده تکوینی الهی تحقق یافته، هماهنگ نیست و قابلیت تخصیص در این اراده وجود ندارد.

متعلق اراده تکوینی در آیه تطهیر

البته متعلق اراده تکوینی نیز به درستی تبیین شود تا شبهه ای به مقامات اهل بیت (علیهم السلام) وارد نشود؛ اگر اراده تکوینی به این معنا باشد که معصومین اصلاً قدرت بر گناه کردن ندارند، این حالت فضیلتی برای آنان نخواهد بود، زیرا در این صورت عصمت آنان اجباری و بدون اختیار است، مانند زیبایی ظاهری که به اراده خداوند به کسی داده می‌شود و فضیلتی اکتسابی محسوب نمی‌شود.

اما اگر متعلق اراده تکوینی خداوند این باشد که معصومین، در عین داشتن قدرت بر گناه، از آن اجتناب کنند، در این حالت عصمت آنان یک فضیلت واقعی خواهد بود. خداوند با اراده تکوینی، طهارت کامل و دوری از رجس را به آنان عطا کرده و علم تکوینی به قبح گناهان و زشتی تمام معاصی را به ایشان داده است. این علم کامل و درک عمیق از آثار و پیامدهای گناه، آنان را به صورت اختیاری از هرگونه خطا و گناه بازمی‌دارد. بنابراین، عصمت آنان نه تنها منافاتی با اختیار ندارد، بلکه ناشی از کمال عقل، علم و اراده آنان در اطاعت از خداوند است.

این مطلب را با استفاده از یک مثال ملموس، می‌توان اینگونه توضیح داد که همان‌طور که برای انسان‌های عادی برخی اعمال، مانند عریان از خانه بیرون آمدن یا خود را در آتش انداختن، به دلیل وضوح قبحشان حتی در مخیله نیز نمی‌گنجد، معصومین نیز به دلیل درک کامل و عمیق قبح گناهان، هرگز به سمت آن نمی‌روند. این حالت ناشی از علم کامل به زشتی و پیامدهای گناه است که خداوند به آنان عطا کرده است.

اراده تکوینی خداوند در عصمت معصومین به این معنا نیست که قدرت بر گناه از آنان سلب شده باشد، بلکه آنان همچنان قدرت انجام گناه را دارند؛ اما به دلیل علم و درک کاملشان از قبح گناهان، حتی فکر انجام آن نیز به ذهنشان خطور نمی‌کند. به عبارت دیگر، اراده تکوینی خداوند در اینجا به شکل علمی است که قبح تمام گناهان را به وضوح در اختیار معصومین قرار می‌دهد، و این آگاهی و اختیار باعث می‌شود که آنان در عین توانایی، هرگز به گناه نزدیک نشوند.

خداوند تکویناً اراده کرده است که روز از دل شب بیاید و شب پس از روز قرار گیرد، و این گردش زمانی قابل تخصیص نیست، به این معنا که قوانین تکوینی خداوند در طبیعت و ساختار جهان، ثابت و غیرقابل تغییر هستند، مگر در موارد خاصی چون اعجاز. این مشابه همان اصول ثابت در احکام عقلی است که بر اساس ملاکات معینی استوارند و هیچ‌گاه قابل تغییر و انکسار نیستند.

نفی سهو در ائمه معصوم (علیهم السلام) بر اساس نقش حجیت الهی

در کتاب الحجه الکافی روایاتی وجود دارد که مطلب فوق را تأیید می‌کند.

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَ أَكْرَمٌ مِنْ أَنْ يُعْرِفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْخَلْقُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ قَالَ صَدَقْتَ قُلْتُ إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًّا فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِدَكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطًا وَ أَنَّهُ لَا يَعْرِفَ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ فَإِذَا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمْ الْحُجَّةُ وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ وَ قُلْتُ لِلنَّاسِ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ هُوَ الْحُجَّةُ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ قَالُوا بَلَى قُلْتُ فَحِينَ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى خَلْقِهِ فَقَالُوا الْقُرْآنُ فَتَنَظَرْتُ فِي الْقُرْآنِ فَإِذَا هُوَ يُخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِيَّ وَ الْقَدْرِيَّ وَ الزَّنْدِيقِيَّ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِهِ حَتَّى يَغْلِبَ الرَّجَالَ بِخُصُومَتِهِ فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيَمٍ فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ كَانَ حَقًّا فَقُلْتُ لَهُمْ مَنْ قِيَمَ الْقُرْآنُ فَقَالُوا ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ وَ عُمَرُ يَعْلَمُ وَ حُذَيْفَةُ يَعْلَمُ قُلْتُ كُلُّهُ قَالُوا لَا فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا يَقَالُ إِنَّهُ يَعْرِفُ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِذَا كَانَ الشَّيْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ فَقَالَ هَذَا لَا أُدْرِي وَ قَالَ هَذَا لَا أُدْرِي وَ قَالَ هَذَا لَا أُدْرِي وَ قَالَ هَذَا أَنَا أُدْرِي فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ قِيَمَ الْقُرْآنِ وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً وَ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَنَّ مَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ. [2]

منصور بن حازم در گفتگویی با امام صادق (علیه السلام) می‌گوید که خداوند از آنجا که «أجل و أكرم» است، نمی‌توان او را تنها از طریق خلق شناخت، بلکه باید خلقت را از طریق خداوند شناخت. این بیان منصور به‌طور ضمنی بر ضرورت وجود واسطه‌ای برای شناخت احکام الهی دلالت می‌کند. امام صادق (علیه السلام) در پاسخ به او، تأکید می‌کنند که این شناخت از طریق وحی و رسولان الهی صورت می‌پذیرد. امام در اینجا دو نکته اساسی را بیان می‌کنند؛ اول، اینکه خداوند رضایت و سخط خود را از طریق وحی و رسالت به انسان‌ها منتقل می‌کند؛ دوم، اینکه برای درک دقیق احکام الهی و رضایت و سخط الهی، انسان‌ها نیازمند ارتباط با رسولان یا وحی هستند. در واقع، امام صادق (علیه السلام) در اینجا نشان می‌دهند که شناخت خداوند از طریق خلق امکان‌پذیر نیست و تنها از طریق حجت‌های الهی، که به‌طور خاص پیامبران و ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند، این شناخت محقق می‌شود.

در ادامه منصور بن حازم به سؤالی دیگر می‌پردازد که پس از رحلت پیامبر اسلام، حجت خدا بر مردم چه کسی است؟ او به سنی‌ها می‌گوید که پیامبر اسلام حجت خدا بر مردم بود، و از آنان می‌خواهد که بگویند پس از پیامبر، حجت خدا کیست؟ در پاسخ، آنان می‌گویند قرآن است. منصور بن حازم سپس به این نتیجه می‌رسد که قرآن، به‌تنهایی، نمی‌تواند حجت باشد. او به سنی‌ها می‌گوید که قرآن خود به‌تنهایی می‌تواند مورد استدلال گروه‌های مختلف، همچون مرجئه[3]، قدریه[4]، و زندقه‌ها قرار گیرد، و به همین دلیل قرآن تنها با وجود یک «قیّم» قابل اعتبار است. این قیّم کسی است که تمامی ابعاد قرآن را بشناسد و تفسیر صحیح آن را به مردم منتقل کند. منصور بن حازم در اینجا به امام صادق (علیه السلام) اشاره می‌کند و می‌گوید که علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) تنها فردی است که به تمامی قرآن و معانی آن آگاه بوده و درک صحیح آن را برای مردم فراهم کرده است.

با توجه به این نکته که قرآن به‌تنهایی نمی‌تواند حجت باشد، منصور بن حازم نتیجه می‌گیرد که امام علی (علیه السلام) به‌عنوان «قیّم القرآن» شناخته می‌شود، زیرا تنها او بود که به تمام ابعاد قرآن آگاهی داشت و توانست تفسیر صحیح آن را برای مردم ارائه دهد. منصور بن حازم در اینجا به‌طور ضمنی به مقام امامت و ضرورت وجود امام معصوم در تفسیر قرآن و بیان احکام الهی اشاره می‌کند. امام صادق (علیه السلام) نیز در نهایت، این استنباط منصور را تأیید کرده و می‌فرمایند: «رحمک الله» این تأکید امام صادق (علیه السلام) نشان می‌دهد که درک صحیح از قرآن و شناخت واقعی احکام الهی تنها از طریق امام معصوم امکان‌پذیر است.

این بیان در باب اضطرار انسان‌ها به حجت به معنای ضرورت وجود امام معصوم برای هدایت بشر است. طبق این دیدگاه، امام معصوم تنها به‌عنوان یک موجود نورانی و معنوی که موجب افزایش ارزش معنوی انسان‌ها می‌شود، نباید نگریسته شود، بلکه او به‌عنوان حجت الهی و راهنمای ضروری برای انسان‌هاست.

در نتیجه، طرح مسئله سهو و خطا در امام معصوم یا «إسهاء» با این روایات پذیرفته نمی‌شود، زیرا امام معصوم به‌عنوان حجت الهی و موجودی که بشر به او نیاز دارد، نباید هیچ‌گونه نقص و اشتباهی در اعمال و هدایت‌گری‌اش وجود داشته باشد. لذا، نمی‌توان پذیرفت که امام معصوم ممکن است دچار سهو یا اشتباه شود، چراکه این امر با مقام عصمت و ضرورت حضور امام معصوم در هدایت انسان‌ها مغایرت دارد.

همچنین در حدیث دیگری از امام کاظم (علیه السلام) در «بَابُ أَنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ» کتاب کافی آمده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى يُعْرَفَ[5]

این روایت تأکید می‌کند که حجت الهی بر مردم تنها با وجود امام تحقق می‌یابد. به عبارت دیگر، قرآن به‌تنهایی نمی‌تواند به‌عنوان حجت کامل و نهایی عمل کند، زیرا برای فهم درست و کامل آن نیاز به امام معصوم به‌عنوان مفسر و مبین وجود دارد.

برخلاف دیدگاهی که تصور می‌کند قرآن به‌عنوان یک حجت و امام به‌عنوان حجتی دیگر مستقل عمل می‌کنند، این روایت با تکیه بر حصر مطلق بیان می‌کند که امام معصوم حجت است زیرا او قِیم قرآن و مبین آن است. بنابراین، امام معصوم نقش اساسی و انحصاری در تبیین، توضیح، و تحقق حجت الهی دارد، به‌طوری که بدون او حجت کامل الهی معنا نخواهد داشت.

در روایت دوم همین باب برید عجلی از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» قَالَ نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» قَالَ إِيَّانَا عَنْى خَاصَّةً: «هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» فِي الْكُتُبِ الَّتِي مَضَتْ وَفِي هَذَا الْقُرْآنِ: «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ» فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الشَّهِيدُ عَلَيْنَا بِمَا بَلَّغَنَا عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَحْنُ الشُّهُدَاءُ عَلَى النَّاسِ فَمَنْ صَدَّقَ صَدَقْنَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ كَذَبَ كَذَّبْنَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. [6]

امام صادق (علیه السلام) در توضیح آیه «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» جایگاه ائمه معصومین را به‌عنوان «الأمة الوسطی» و «شهداء الله على خلقه» مشخص می‌کند. این تعبیر نشان می‌دهد که ائمه واسطه‌ای میان پیامبر و مردم هستند و نقش اصلی در هدایت، تفسیر وحی، و ارائه شریعت الهی بر عهده دارند. ایشان شهود اعمال مردم نزد خدا و حجت‌های او در زمین‌اند. همچنین، در آیه «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» امام صادق ائمه را پیروان حقیقی آیین ابراهیمی معرفی می‌کنند و آنان را به‌عنوان تنها مفسران کامل و قیّمان قرآن می‌شناسانند.

امام (علیه السلام) در ادامه با اشاره به آیه «هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» و «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ» به جایگاه ویژه‌ای اشاره دارد که در آن پیامبر به‌عنوان شاهد بر ائمه و ائمه شاهد بر مردم معرفی می‌شوند. در این آیه و مشابه آن در سوره بقره، قرآن سه گروه را تبیین می‌کند: پیامبر، مردم، و گروهی که واسطه میان پیامبر و مردم است. این گروه، همان «الأمة الوسطی» یعنی امامان معصوم هستند که وظیفه شهادت بر اعمال مردم و بیان دین الهی را دارند.

چنین جایگاهی مستلزم عصمت و عدم خطا است، زیرا برای ایفای نقش واسطه‌گری کامل میان وحی و مردم، دقت و عصمت مطلق ضروری است. ائمه معصومین، بر اساس این آیات، به‌عنوان حجت‌های الهی بر مردم و تبیین‌کنندگان وحی معرفی می‌شوند.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] سوره احزاب، آیه 33.

[2] کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی (اسلامیه)»، ج 1، ص 168، حدیث 2.

[3] أن المرجئة قوم يقولون إنه لا يضر مع الإيمان معصية كما أنه لا ينفع مع الكفر طاعة، ويظهر من هذا الخبر أنهم كانوا يقولون بأن الإيمان هو الاقرار الظاهري ولا يشترط فيه الاعتقاد القلبي، وكذا الكفر لكنه غير مشهور عنهم. (مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، «بحار الأنوار»، ج 65، ص 297).

[4] محور بحث نزد این فرقه افعال اختیاری انسان- خصوصا کارهای ناروای او- بود. آنان فکر می کردند که اعتقاد به قدر پیشین الهی در افعال اختیاری انسان، با مختار و مرید بودن او در انجام این کارها سازگار نیست، و در این صورت تکلیف و مجازات افراد خطا کار عادلانه نخواهد بود. و از طرف دیگر هر گاه افعال انسان متعلق قدر و قضای الهی باشد، کارهای ناروای او به خدا نسبت داده خواهد شد، و این امر با تنزه و پیراستگی خداوند از قبایح و ناروایی ها منافات دارد. عقیده آنان این بود که افعال اختیاری انسان از دایره قدر پیشین الهی بیرون است، لذا «قدریه» به معنی نافیان قدر الهی در کارهای اختیاری بشر است.

قدریه در مخالفت با عقیده جبر و دفاع از اختیار انسان و عدل الهی بر صواب بودند، ولی در روشی که انتخاب کرده بودند، یعنی انکار قدر الهی در افعال انسان، بر خطا بودند، چرا که لازمه اش این است که انسان در انجام کارهای خود مستقل از مشیت و قدر خداوند عمل کند، که با اصل توحید در خالقیت و تدبیر منافات دارد. و به عبارت دیگر دایره سلطنت و قدرت الهی را محدود می سازد، و به نوعی ثنویت و شرک در مقام خلق و تدبیر می انجامد. (ربانی گلپایگانی، علی، «فرق و مذاهب کلامی»، ص 247).

[5] کلینی، الکافی (اسلامیه)، ج 1، ص 177.

[6] همان، ج 1، ص 190.

منابع

ربانی گلپایگانی، علی، فرق و مذاهب کلامی، بی جا، ۱۳۷۷.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (اسلامیه)، تهران، دار الکتب الإسلامية، 1363.

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربي، 1403.